

## جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

### مدلی برای جلوگیری از بازتولید استبداد

مهمترین عنصر جلوگیری از «بازتولید استبداد» (که نام دیگرش «بازتولید دولت متمرکز» است) برقراری حق انتخاب مدیران مناطق خودگردان کشور بوسیله ساکنان هر منطقه است و داشتن اکثریت قومیتی و زبانی و مذهبی و فرهنگی خللی در این حق انتخاب شدن و انتخاب کردن وارد نمی کند و هر کس از هر کجا به منطقه آمده باشد (و بر اساس مفاد قانون های کشوری حاکم بر امر سکونت، ساکن منطقه محسوب شود) می تواند، در امر گزینش مصادر امور، هم نامزد شود، هم دیگران را نامزد کند و هم در انتخابات شرکت نماید. در این راستا یک بلوچ ساکن گیلان، پس از طی دوران سکونتی که قانون آن را تعیین می کند، دارای همه حقوقی می شود که یک فرد گیلک از آن برخوردار است.

[esmail@nooriala.com](mailto:esmail@nooriala.com)

استبداد، که به صورت سیطره و سلطهء حکومتی آمر، تبعیض آفرین و متمرکز و بدون کسب موافقت مردم، اما تحمیل کننده ارادهء خود بر آنها، قابل تعریف است، در شرایط تاریخی مختلف، از لحاظ شکل بوجود آمدن و رابطه با مردم تحت سیطرهء خویش، دارای ماهیت های گوناگونی بوده است. در ابتدا، و در یک تقسیم بندی کلی، می توان در طول تاریخ به دو نوع استبداد رسید: «استبداد خارجی» یا «تحمیل شده از بیرون» که ناشی از حملهء بیگانگان به سرزمین ها در راستای امپراتوری سازی و سپس استعمار و عاقبت امپریالیسم شرقی و غربی بوده است و، دو دیگر، «استبداد داخلی» که از جانب گروهی از مردمان بر بقیه تحمیل می شده است. در گذشته های دورتر، استبداد داخلی پذیرفتنی تر از استبداد آمده از خارج محسوب می شد؛ و حمله و تسخیر و فتح یک سرزمین بوسیله اقوام دیگر احساسات ضد قدرت حاکم بیگانه را بیشتر شعله ور می کرد تا استبداد برآمده از درون جامعه. در واقع، تا پیش از ورود بشریت به عصر روشنگری و انسان مداری و سکولاریسم و دموکراسی، «استبداد» یک پدیدهء طبیعی یا خدادادی «داخلی» محسوب می شد که چارهء خاصی برای آن متصور نبود؛ درست همچون سیلاب هائی که پس از بارش های ممتد، یا ذوب شدن برف های کوهستانی، بطور طبیعی از فرازها به سوی فرودها حرکت کرده و با قدرتی مهیب هرچه را که در سر راه شان می ایستد ویران و منهدم می کنند. اما، عصر روشنگری حکایت دیگری را در مورد استبداد مطرح ساخت: همانگونه که جستجوی بشر برای یافتن راهکارهائی در مورد کنترل سیلاب ها از یکسو به کشف قوانین فیزیکی و، از سوی دیگر، به استفاده از آن قوانین برای رام کردن سیلاب ها از طریق مسیل ساختن، سد زدن، چند شعبه کردن و امثال اینها انجامید، انسان عصر روشنگری نیز، از طریق کشف قوانین تغییرات عناصر اجتماعی و بکار گرفتن آنها در راستای جلوگیری از غلبهء استبداد، به مبارزه برای رام کردن قدرت مستبدی که در شکل طبیعی خود بدیهی انگاشته می شد، اقدام کرد. در این زمینه، و بطور عمده، از آغاز عصر روشنگری تا کنون، مرکزیت دادن به انسان مداری، نوشتن قوانین اساسی سکولار - دموکراتیک، ایجاد قوای مستقل سه گانه، برقرار کردن نظارت قوا بر هم، انتخابی بودن صاحب منصبان این قوا، مدت دار بودن دوران صاحب منصبی آنان، ایجاد حقوق بین المللی، برپائی سازمان ملل متحد و بالاخره صدور اعلامیهء جهانگیر حقوق بشر، و اقدامات دیگری از این دست، همگی، راه حل های رام کردن استبداد (این «سیلاب» مهیب اجتماعی) محسوب می شوند.

می‌خواهم بگویم که امروزه نیز عمده‌ترین دست‌آوردهای علمی در امر سیاست به همین «رام کردن قدرت خودکامه» بر می‌گردد که «هدف اصلی» کسانی است که به ساختن مدل‌های دموکراتیک حکومت در جوامع بشری می‌اندیشند.

یعنی، اگر در روزگاران گذشته روشنفکران جوامع مجبور بودند با نوشتن تذکرة الملوك و نصایح الملوك و سیاستنامه‌های خود بکوشند تا حاکمان خودکامه را به راه آورند و آنها را «قانع» کنند که باید «رعایت حال رعیت» کرده و به برقراری عدالت و عدم تجاوز و سرکوب روی آورند (آن هم بی‌آنکه برای تأثیر این «نصایح» بر «ملوک» ضمانتی در کار باشد)، در دنیای کنونی، و بخصوص از طریق برسمیت شناختن حق حاکمیت مردم، و گذاشتن «ملوک» در مرتبه «مستخدمین» ملت‌ها، و نیز قرار دادن آنان در برابر تشعشع قوانین اساسی سکولار - دموکراتیک، می‌توان امیدوار بود که حاکمان، گرفتار در چنبره سیستم‌های نوین جلوگیری از تحقق استبداد، مجبور به رعایت قواعد بازی دموکراسی هستند. اما این «امیدواری» راه درازی نمی‌رود، چرا که امروز هم برای برخی از حاکمان این امکان وجود دارد که علیه کل این سیستم اقدام کرده و با کنار نهادن مقتضای برقراری حکومتی دموکراتیک، دست به «باز تولید استبداد» بزنند. این اتفاق بیشتر در پی حدوث انقلاب‌ها علیه استبداد تحقق می‌یابد: یک نظام استبدادی سرنگون می‌شود اما بزودی نظامی مستبدتر از آن بر سر کار می‌آید؛ یعنی درست حادثه‌ای که پس از انقلاب مشروطه و جنبش ملی کردن صنعت نفت و قیام 57 (که انقلاب اسلامی نام گرفت) قاهریت وجودی خود را به سه چهار نسل از ایرانیان نشان داده است: استبدادی رفته و استبدادی مقتدرتر از پیش جایگزین آن شده است.

پس باید دید که در میان تمهیدات شناخته شده بشری برای از کار انداختن ماشین بازتولید استبداد چه ضعف و فتوری وجود دارد که بقدرت رسیدگان می‌توانند هر اقدام ضد استبدادی را به زایشگاه استبداد بعدی مبدل کنند.

\*\*\*

من این فتور را در تمرکز مبارزان بر اقداماتی «اساسنامه‌ای»، و فراغت آنان از موجباتی واقعی و عملی، می‌دانم. بعبارت دیگر، اگرچه «مرکزیت دادن به انسان‌مداری، نوشتن قوانین اساسی دموکراتیک، پیش‌بینی ایجاد قوای مستقل سه‌گانه، نظارت قوا بر هم، انتخابی کردن صاحب‌منصبان این قوا، مدت دار کردن دوران صاحب‌منصبی آنان، و اقداماتی از این دست» همگی از جمله مهمترین تمهیدات بشری برای برقراری دموکراسی محسوب می‌شوند اما، اگر همه این تمهیدات نتوانند از «تمرکز قدرت» در دست یک شخص یا یک گروه جلوگیری کنند، آنگاه می‌توان دید که روند کار لامحاله به غوطه‌ور شدن جامعه در استبدادی سهمگین‌تر از گذشته می‌کشد. یعنی، بر اساس یک قانونمندی آشکار، پیدایش یا استمرار «تمرکز قدرت» خواه ناخواه به «بازتولید استبداد» می‌انجامد.

به کلامی دیگر، «تمرکز قدرت» به صاحبان قدرت اجازه می‌دهد که رفته رفته «مرکزیت دادن به انسان‌مداری» را به «مرکزیت دادن به مذهب و مکتب»، و «وضع قوانین اساسی دموکراتیک» را به «وضع قوانینی که در درون خود دارای بالقوه‌گی‌های لغو دموکراسی هستند»، و «ایجاد قوای مستقل سه‌گانه» را به «ایجاد قوای سه‌گانه مستقل از هم اما تحت انقیاد استبداد»، و «نظارت قوا بر هم» را به

«بی خبر بودن قوا از هم و دستور گیری شان از بالا»، و «انتخابی بودن صاحب منصبان این قوا» را به «تبدیل انتخابات آزاد به انتخابات ظاهراً دموکراتیک اما در واقع انتصابات استصوابی»، و «مدت دار بودن دوران صاحب منصبی» را به «ایجاد مناصب مدت گریزی که مافوق مناصب مدت دار قرار می گیرند» مبدل سازند و، با حفظ ظواهر حکومتی دموکراتیک، حاکمیت استبدادی خود را برقرار نمایند. حال آنکه اگر امکان «تمرکز قدرت» در دست یک نفر یا یک گروه امتیازخواه وجود نداشت از این روند «قلب کردن» و «دگرگون سازی» نیز خبری نبود.

اینجا است که «پخش قدرت» بعنوان آنتی تز «تمرکز قدرت» مورد توجه قرار می گیرد. و بحث تئوریک کنونی ما را به تمهیدی به نام «پخش قدرت در یک کشور» و استقرار «حکومت نامتمرکز» (یا، به زعم من، فدرال) می رساند: هر کشور، که همواره به مناطق مختلف (همچون استان ها، یا ایالات و غیره) تقسیم شده و می شود، می تواند بصورتی اداره و مدیریت گردد که قدرت در میان مختلف آن پخش باشد و، در همان حال، یک حکومت «مرکزی» بتواند وظایف کلی و عام کشور را که شامل همه مناطق می شود بر عهده داشته و، بی آنکه بتواند برخلاف پیش بینی های قانون اساسی فدرال در «امور داخلی» مناطق اعمال نظر و دخالت کند، مدیریت اموری همچون سیاست خارجی، ارتش ملی، اقتصاد و پول ملی و... را بر عهده بگیرد.

\*\*\*

البته آشکار است که در اینجا دو راهه ای پیدا شده و این پرسش پیش می آید که آیا نامتمرکز کردن حکومت زمینه ساز تجزیه یک کشور نخواهد شد؟ و در پاسخ به این پرسش محتوم و منطقی است که باید به بحث همیشگی «هدف» و «وسیله» بازگشت. ما همگی، در ارتباط با این پرسش که آیا «هدف» می تواند انتخاب هر نوع «وسیله» ای را توجیه کند، داستان های اخلاقی - فلسفی رابطه «هدف» و «وسیله» را به کرات شنیده ایم. اما اغلب توجه نداریم که این پرسش از واقعیتی دیگر نیز خبر می دهد؛ واقعیتی مبنی بر اینکه هر «وسیله» می تواند در مورد تحقق اهداف گوناگونی بکار برده شود؛ و لذا این بحث ناگزیر است که نه بر «وسیله» بلکه بر «هدف» و استراتژی «اجرائی کار تمرکز کند. چاقوی جراحی تنها یک «وسیله» است و همانگونه که می توان آن را برای نجات جان یک بیمار محتاج عمل بکار برد، این امکان هم وجود دارد که از این وسیله را برای کشتن اشخاص از طریق قطع رگ های حیاتی شان استفاده کرد. پس، «هدف» اهمیت نخستین را دارد و «وسیله» (و نحوه بکارگیری آن) تابع استراتژی ها برآمده از هدف است.

بدینسان، هنگامی که به قضاوت در مورد «وسیله» ای که بر اساس یک استراتژی مشخص برای رسیدن به هدفی معین انتخاب شده می نشینیم، باید در نظر داشته باشیم که قضاوت ما باید معطوف به هدف و استراتژی باشد و نه آن «وسیله». بی توجهی به این موضوع موجب می شود که ما هر «وسیله» ای را فی النفسه (یا بالذات) دارای نیک و بد بدانیم، که این خود خرافه ای شبه علمی بیش نیست. و لذا، در این بحث، قضاوت و نظر کسانی که، بخصوص بدون توانائی در ارائه استدلالی در خور توجه، از همان ابتدا، معتقدند که فدرالیسم بد است چرا که در هر حال و هر صورت به تجزیه یک کشور منجر می

شود در مد نظر نیست. این نوع قضاوت «ذات مدارانه» و بی منطق است و در بحث های علمی قابل توجه و عنایت نیست.

حال، اگر از منظر هدف و استراتژی به مسئله «گزینش شکل فدرال حکومت» بنگریم آنگاه می توانیم قضاوت، یا حتی جانب داری، کنیم که کدام هدف و کدام استراتژی را نمی پسندیم یا کدام را پسندیده و تصدیق می کنیم. در این مقوله می توان از جمله به اهداف زیر توجه کرد که در همه آنها استراتژی رسیدن به هدف می تواند استفاده از فدرالیسم باشد:

- هدف: تجزیه یک کشور

- هدف: خودمختار کردن نواحی مختلف کشور و قطع ید از حکومت مرکزی

- هدف: احقاق حقوق قومیتی، زبانی، مذهبی و فرهنگی اقوام ساکن در کشور

- هدف: برانداختن استبداد و جلوگیری از بازتولید آن.

بدیهی است که در مورد هریک از این اهداف می توان به بحث و قضاوت نشست، بی آنکه، تا به پایان، به بحث نیک و بد سیستم حکومت فدرال نیز وارد شد. مثلاً، اگر معتقد به تمامیت تفکیک ناپذیر ارضی یک کشور و ضرورت حفظ یکپارچگی ملت متکثر ساکن در درون مرزهای آن کشور باشیم، آنگاه می توانیم براضی بگوئیم که هدف نخست خائنانه، هدف دوم زمینه ساز تجزیه، هدف سوم ناکافی، و هدف چهارم امری قابل بررسی بیشتر است.

توجه کنید در این نوع قضاوت ما سه کار را یکجا در نظر داریم: اول اینکه جدول ارزش های خود را معرفی می کنیم، دوم اهداف شخص یا گروه مورد قضاوت خود را بصورتی اثباتی آشکار می سازیم، و سوم اینکه از قضاوت در مورد «ذات وسیله» دوری می کنیم. اما این ملاحظه ای است که در اغلب قضاوت های ما کمتر جائی دارد و ساده ترین راه برای اهل بی خردی آن است که بحث را از «ذات وسیله» آغاز کرده و از طریق آن هدف مورد قضاوت خود را تعیین کنیم. به عبارت دیگر، بحث خود را از این نکته آغاز می کنیم که فدرالیسم در ذات خود ناظر بر تجزیه است و لذا آن کس که این «وسیله» را بر می گزیند باید دارای هدفی در راستای تجزیه کشور باشد و طرح اهداف دیگری جز این فقط بقصد بهانه آوردن و رد گم کردن است.

پس اگر ما، در کار سیاسی خود، به مسئله «جلوگیری از تمرکز قدرت» و راه های تحقق آن می اندیشیم باید فراموش نکنیم که «نقطهء عزیمت» و «هدف» ما چیزی جز تلاش برای جلوگیری از بازتولید استبداد نیست و اندیشیدن به «راه های این جلوگیری» است که ما را به «تر جلوگیری از تمرکز قدرت» رسانده است و نه بر عکس.

تأکید بر این نکتهء اخیر از آن رو ضروری است که بدانیم در بحث «عدم تمرکز برای جلوگیری از بازتولید استبداد» - اگر هدف تجزیه کشور نباشد - آنگاه شیوه های رسیدن به «عدم تمرکز» هم جبراً بر حول محور «حفظ تمامیت ارضی» و «حفظ یکپارچگی ملت» خواهند گشت. بدینسان «عدم تمرکز قدرت»، و بموازات آن، ایجاد «حکومت های نامتمرکز» (یا، به زعم من، «فدرال») که گاه می تواند تبدیل به وسیله ای در دست تجزیه طلبان برای تجزیه کشور هم بشود، در دست «یکپارچگی خواهان دموکرات» به صورت عامل حفظ تمامیت ارضی کشور عمل می کند.

اما بحث درباره «استفاده از حکومت نامتمرکز برای جلوگیری از تجزیه کشور» و، به عبارت دیگر، خارج کردن این وسیله مفید از دست تجزیه طلبان، بدون توجه داشتن به انواع مختلف فدرالیسمی که در پس پشت ظاهر یکپارچه این مفهوم پنهانند می تواند ما را در اهداف خود ناکام بگذارد. مثلاً، همواره لازم است که این نکته را به یاد داشته باشیم که «انواع فدرالیسم» از بستر وجود انواع «تقسیمات کشوری» از یکسو و «تقسیمات وظایف مابین دولت مرکزی و حکومت های محلی» زاده می شوند.

از نظر من، در این میان، دو نوع فدرالیسم اصلی وجود دارند که در برابر هم صف بندی می کنند: «فدرالیسم استانی» (که گاه جغرافیائی هم خوانده می شود) و «فدرالیسم قومیت گرا».

«فدرالیسم استانی»، در آغاز کار خود مسئله اقوام و فرهنگ های مختلف را عمده نکرده و

بعنوان معیارهای کار نمی شناسد بلکه با عینک علمی منطقه بندی (یا استان بندی) و بر اساس ضوابط

شناخته شده بین المللی به امر تقسیمات کشوری نگاه می کند و می کوشد تا سرزمین های یک

کشور را چنان منطقه بندی کند که همه استعدادهای آن برای رشد متوازن و ایجاد جوامع واجد رفاه بکار

گرفته شوند. لذا، در این نگاه، اینکه چه قومی در یک استان از کشور اکثریت جمعیت را تشکیل می دهد

دارای اهمیت اول نیست. اهمیت اول در این نگاه به ایجاد حداکثر رفاه و توسعه برای یک استان (به هر

اسمی که بخوانیم اش) و ایجاد حداکثر رضایت در مردم از اینکه منطقه شان واحدی پیوسته به دیگر

مناطق کشور است، تعلق دارد. در این نگاه، مثلاً، اینکه در بخشی از آذربایجان کردها اکثریت عددی دارند

نمی تواند موجب جدا کردن آن تکه از سرزمین و دادن آن به استانی که اکثریت جمعیت اش کرد هستند

بشود. مهم آن است که بتوانیم تشخیص دهیم که، در این روند، از جدا کردن و وصل کردن تکه های یک

سرزمین چه امتیازی عاید مردمان ساکن در منطقه مورد منازعه می شود.

حال به «فدرالیسم قومیت گرا» بپردازیم که بر اساس آن کشور باید بین قومیت ها (که گاه ملیت

هم خوانده می شوند) تقسیم شود.

توجه کنیم که در این نوع تقسیم بندی دیگر هدف نه توسعه اقتصادی منطقه و نه ایجاد حداکثر

رفاه و رضایت است، و معیار تقسیم بندی سرزمین فقط وجود اکثریت های متعلق به قومیت ها است. تازه

باید توجه داشت که معیار تشخیص این «قومیت» هم هیچ اساسی جز «زبان مادری اکثریت ساکنان

منطقه» ندارد. «ترک زبان ها» ساکنان آذربایجان تلقی می شوند و متکلمان به زبان بلوچی هم صاحبان

بلوچستان. یعنی فدرالیسم زبانی مآلاً به فدرالیسم زبانی می انجامد که پدیده ای غیرطبیعی است و من

در مقاله دیگری به آن پرداخته ام.\*

در این نوع تقسیم بندی روند جلوگیری از بازتولید استبداد، آن هم برای حفظ یکپارچگی کشور و

ملت، چگونه تبدیل به تکه تکه کردن کشور بر اساس زبان - قومیت می شود، در هر منطقه هرکس زاده

منطقه و متکلم به زبان مادری منطقه نیست بیگانه و ناخودی محسوب می شود، و در پی آن روند تصفیه

های نژادی - زبانی آغاز می گردد و کشور از یکسو در جنگی داخلی غوطه ور شده و، از سوی دیگر، رو به

تجزیه و تکه تکه شدن می رود.

در واقع اگر نیک بنگریم می بینیم که اندیشیدن به «فدرالیسم استانی» کوشش برای راهیابی به عدم تمرکز قدرت در عین حفظ یکپارچگی کشور و ایجاد رفاه و توسعه است اما اندیشیدن به «فدرالیسم قومی» جز به جنگ داخلی و تجزیه کشور راه نمی برد.

\*\*\*

همچنین باید توجه داشت که ایجاد «حکومت مرکزی»، بعنوان پیوند دهنده «حکومت های خودگردان منطقه ای (یا استانی)»، به معنای فروکاستن از اقتدار حکومت مرکزی نیست و صرفاً در راستای جلوگیری از ایجاد و اقتدار «حکومت متمرکز» عمل می کند. یعنی، با تکیه بر مشخص بودن وظایف هر یک، هم حکومت مرکزی و هم حکومت های منطقه ای (یا استانی) می توانند وظایف خود را با «اقتدار» تمام اجرا کنند.

به این لحاظ می توان گفت که هدف از استقرار حکومت نامتمرکز (که به نظر من در جهان کنونی معادل حکومت فدرال است) جلوگیری از شکل گرفتن «حکومت مقتدر متمرکز» اما ایجاد «حکومت مرکزی مقتدر» است؛ یعنی حکومتی که اقتدار خود را نه در جهت کاستن از وظایف حکومت های خودگردان محلی که در راستای متحقق ساختن وظایف خود بر حسب قانون اساسی اجرائی می کند و اقتدارش به معنی عاملیت در حذف اقتدار حکومت های محلی نیست اما پشتیبانی همهء مناطق کشور موضع ممتاز آن را در صحنه های بین المللی تضمین می کند.

باری، اگر بخواهم مدلی را که تفصیل آن در بالا شرح داده شد در یک پاراگراف خلاصه کنم مطلب چنین از آب در می آید:

«هدف دموکراسی خواهان برقراری آزادی و آبادی و رفاه برای شهروندان متساوی الحقوق یک کشور است که در مناطق مختلف آن سکونت دارند. برای تحقق این هدف، می توان سرزمین را - بر اساس ضوابط عملی، اقتصادی، راه و ترابری، معادن، حوزه تولید ثروت (همچون کشاورزی و صنعتی و آموزشی) - به مناطقی چند تقسیم کرد (با هر اسمی که بشود بر آنها گذاشت: ایالت، ولایت، منطقه، استان، و...) و در قانون اساسی سکولار دموکرات وظایف مدیران منطقه ای را از وظایف مدیران مرکزی تفکیک نمود و «گرداندن» (با مدیریت) امور هر منطقه (یا استان) را به مردم همان منطقه. ساکنان هر منطقه نیز، منتزع از نژاد و قومیت و زبان و مذهب و فرهنگ شان، مدیران منطقهء خویش را خود انتخاب می کنند و با داشتن مجالس قانونگذاری منطقه ای (یا شوراهای استان و شهرستان و غیره)، که نمی توانند خلاف قانون اساسی کشور تصمیم گیری کنند، خود دربارهء امور خویش تصمیم می گیرند و در عین حال، با اعزام نمایندگان خود به مجلس ملی کشور در امر گرداندن امور کلی کشوری نیز مدخلیت دارند. بدینسان، مهمترین عنصر جلوگیری از «بازتولید استبداد» (که نام دیگرش «بازتولید دولت متمرکز» است) برقراری حق انتخاب مدیران مناطق خودگردان بوسیلهء ساکنان هر منطقه است و داشتن اکثریت قومیتی و زبانی و مذهبی و فرهنگی خللی در این حق انتخاب شدن و انتخاب کردن نمی کند و هر کس از هر کجا به منطقه آمده باشد (و بر اساس مفاد قانون های کشوری حاکم بر امر سکونت، ساکن منطقه محسوب شود) می تواند، در امر گزینش مصادر امور، هم نامزد شود، هم دیگران را نامزد کند و هم

در انتخابات شرکت نماید. در این راستا یک بلوچ ساکن گیلان، پس از طی دوران سکونتی که قانون آن را تعیین می کند، دارای همهء حقوقی می شود که یک فرد گیلک از آن برخوردار است. آنگاه، در زیر سقف چنین مدلی از حکومت نامتمرکز (که من آن را اصیل ترین نوع حکومت فدرال می دانم، بی آنکه بخواهم بر سر نامیدن آن به عنوان «فدرال» اصرار و تعصبی داشته باشم)، مجالس منطقه ای می توانند در مورد حفظ هویت ها و زبان ها و فرهنگ های منطقه ای تصمیم گیری کنند و بکوشند تا تنوع شگرف اجتماعات ساکن در مناطق مختلف کشور را از خطر نابودی حفظ نمایند. به عبارت دیگر، تنها در این مدل است که هدف سوم ذکر شده در ابتدای مقالهء حاضر، یعنی «احقاق حقوق قومیتی، زبانی، مذهبی و فرهنگی اقوام ساکن در کشور» می تواند به صلح آمیزترین صورتی ممکن شود.

---

\* <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2012/010612.EN-PU-A-fake-notion-called-language-federalism.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

[NewSecularism@gmail.com](mailto:NewSecularism@gmail.com)

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>